

ما و خدمتگزاران آستان اهل بیت ...

من (مترجم کتاب خاستگاه خلافت)^۱ با شادروان استاد صلاح الدین صاوی - که سالها بعد از تمایل به تشیع به دست عالم مجاهد سید موسی صدر شیعه شده بود - دوستی و آشنایی داشتم. او حدود سی سال به ادبیات و فرهنگ شیعه خدمت کرد. با بسیاری از بزرگان و دانشمندان و دانشگاهیان و روحانیون، آشنایی و در مواردی نسبت به آنان سمت استادی داشت. سید موسی صدر سی و پنج سال پیش، آبه هنگام معرفی ایشان در کانون نشر حقایق اسلامی مشهد - در اولین سفری که او را با خود به زیارت بارگاه حضرت ثامن الائمه علیه السلام آورده بود - گفت: «اگر در کشورهای عربی پنج نفر شاعر سرشناس و مهم باشند، آقای صاوی یکی از آن هاست».

آن مرد با اخلاص به این دیار پناهنده شد و مخلصانه به آستان مقدس ولایت و امامت سر سپرد. او شیعه شده بود و درباره ی معارف و مبانی شیعه مقاله می نوشت و در مدایح و مراثی ائمه شعر می سرود. به راستی چه تشویقی از او به عمل آوردیم؟

^۱ - نوشته ی عبدالفتاح عبدالمقصود - ترجمه ی دکتر افتخارزاده - نشر آفاق - ۱۳۷۶. چند خطی پیرامون کتاب: مدینه، دهشت زده ی رحلت پیشوای عظیم خویش است. دوستداران چشمانی اشک آلود دارند و دل هایی غمگین. ماه درون خانه در کار تغسیل خورشید است و ستارگان گرد او ماتم زده. آن سوتر، کوچه های منتهی به سایبانی فراخ، ره گذرانی را در خود جای می دهد که به شتاب می روند تا جشن فرمانروایی تاریکی را با هم به توطئه بنشینند. نامش «سقیفه ی بنی ساعده» است. آن جا، هواداران ظلمت سرنوشت تاریخ را دست کاری می کنند و خلافت الاهی، این هم زاد دیرین امامت، را به تزویر و زور می ربایند و بر اندام آن، لباس تنگ بشری می پوشانند.

استاد عبدالفتاح عبدالمقصود، نویسنده ی فقید مصری، در کتاب خاستگاه خلافت از دیدگاه یک پرورش یافته ی جامعه ی سقیفه باور، اما با عینک انصاف و آزاداندیشی، به بررسی و تحلیل جزئیات روایات تاریخی در این زمینه می پردازد.

کتاب السَّقِيفَةُ وَ الْخِلاَفَةُ دارای ۱۱ فصل است که تنها با شماره مشخص می شوند و یک مقدمه و یک پیوست. این ۱۳ بخش و نیز بخش های جزئی هر کدام از آنها، در ترجمه، متناسب با چکیده ی بحث، عنوان گرفته اند؛ مانند: تاریخ، بازیچه ی دنیا طلبان، یک راوی داستان انکار، داستان بیعت، نقش خلیفه، پیمان گذشته، افضلیت امام. مترجم و ویراستاران، برای توضیح بیشتر یا اصلاح نقطه نظر خاص نویسنده، پاورقی هایی افزوده اند.

در همین سال های آخر عمرش - که به بیماری سرطان مبتلا بود و در اطاق نمناکی به تنهایی زندگی می کرد و گه گاهی برای دوا و درمانش معطل بود - چه لطف و محبتی از ما دید؟! روزی به دیدارش رفتم؛ علاوه بر بیماری سرطان از بیماری چشم رنج می برد. از دوستان دانشگاهی و غیر دانشگاهی - خاصه از همان بزرگانی که کتابشان را تعریف کرده و به نام خودشان چاپ کرده بود - بسیار گله مند بود و بدون دریافت تقدیر و پاداش بایسته ی دوستان از دنیا رفت.